

بررسی جایگاه تصوف و فرق صوفیانه همدان در دوره قاجار

حسین مفتخری^۱

حبیب شرفی صفا^۲

فرحناز کهن^۳

چکیده: همدان در طول تاریخ همواره پذیرای اقوام و گروه‌های مختلف قومی و مذهبی بوده که اهل تصوف از قدیمی‌ترین آنها به شمار می‌رود. این شهر در دوره قاجاریه به دلیل موقعیت طبیعی و جغرافیایی خود در غرب ایران و نزدیکی به مسیرهای ارتباطی، مورد توجه گروه‌های صوفیانه قرار گرفت. افزایش جمعیت صوفیان در این دوره و گسترش فعالیت‌های آنان منجر به برخی انشعابات و برخورد با دیگر گروه‌ها گردید، هرچند بسیاری از این وقایع و حوادث این گروه در این دوره، متأثر از سیاست‌های حاکمان قاجاری و خاندان‌های حاکم محلی بود. لذا نگارندگان در پژوهش حاضر در تلاش هستند تا در یک رویکرد توصیفی و تحلیلی به بررسی جایگاه تصوف همدان در دوره قاجاریه و فرق و انشعابات آن بپردازند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که تصوف و فرق صوفیانه همدان در این دوره، علی‌رغم برخی وقایع و حوادث، یکی از دوران‌های پرونق خود را تجربه کرد که افزایش جمعیت و نفوذ صوفیان در این دوره خود گویای این واقعیت است.

واژه‌های کلیدی: همدان، قاجاریه، تصوف، حیدری، نعمتی

۱ استاد دانشگاه خوارزمی moftakhari@khu.ac.ir

۲ دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول) sharafihabib@yahoo.com

۳ رئیس گروه فراهم‌آوری منابع غیرکتابی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران fakohan@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۴/۲۷ تاریخ تأیید: ۹۵/۱۰/۲۵

Study of the Sufism and Sufi Cults in the Qajar Era

Hossein Moftakhari¹
Habib Sharafi Safa²
Farahnaz Kohan³

Abstract: Historically, Hamedan has welcomed various ethnic and religious groups, and the sufis are among the oldest of such groups. In Qajar era, the city, because of its natural and geographical position in western Iran, and proximity to communication routes, has attracted Sufi groups. Sufi population growth during this era and their extended activities led to some splits and encounters with other groups, although many of the events related to this group during this period were influenced by the policies of the Qajar rulers and local ruling families. Therefore, in this paper, the authors are trying to study the position of Sufism during the Qajar era in Hamadan and its specifications using a descriptive and analytical approach. The findings of the research indicate that Sufism and Sufi cults in Hamadan during this period, in spite of some events, experienced one of their booming periods, which shows that the increased population and influence of Sufis in this epoch reflects the same fact.

Keywords: Hamadan, Iran, Qajar, Sufism, Heidari, Nemati

-
- 1 Professor, Kharazmi University moftakhari@khu.ac.ir
 - 2 Corresponding Author: Ph.D. Student of Iranian History in Islamic Period, University of Kharazmi (corresponding author) sharafihabib@yahoo.com
 - 3 Head of Non-Book Resources Provisioning Group of National library and Archives of Iran fakohan@gmail.com

مقدمه

سابقه حضور اهل تصوف در همدان به سده‌های نخستین اسلامی و به بزرگان و متقدمانی نظیر «میر سیدعلی همدانی»، «خواجه یوسف همدانی» و «عین القضاة همدانی» باز می‌گردد. همدان به دلیل موقعیت جغرافیایی خود و قرار گرفتن در مسیرهای ارتباطی منتهی به بغداد و بصره به‌عنوان مراکز اولیه شکل‌گیری تصوف و همچنین وجود فردگرایی و قطب‌پروری و درون‌نگری، زمینه‌های مناسبی را برای رشد تصوف فراهم ساخته است.

فرق صوفیانه همچون «اهل حق» از همان قرون نخستین اسلامی در همدان شکل گرفتند^۱ و عارفان و بزرگانی همچون، «باباطاهر» و «عین القضاة» به آن منسوب هستند. تصوف این شهر تا دوره صفویه، تحت قیادت فرزندان باباطاهر همدانی ادامه یافت و زیربنای فکری و حرکتی بسیاری از نهضت‌های علوی قرن هشتم و پس از آن تا استقلال صفویه گردید. این گروه در دوره صفویه رو به ضعف نهاد و به انشعابات و فرق گوناگونی تقسیم شد، اما با روی کار آمدن حکومت قاجاریه مجدداً رونق گرفت و همدان به یکی از مراکز اصلی تجمع صوفیان تبدیل شد، اما از سوی دیگر در این دوره افزایش جمعیت و نفوذ اهل تصوف منجر به برخی انشعابات و درگیری‌های فرقه‌ای گردید که بر وضعیت اجتماعی صوفیان تأثیر نهاد و به مرور موجب زوال آنان در همدان گردید.

درباره پیشینه تحقیق شایان ذکر است که در زمینه تاریخ تصوف همدان به‌خصوص وضعیت آن در دوره قاجاریه و انشعابات و اختلافات فرقه‌ای این گروه تا به حال پژوهش مستقلی صورت نگرفته است، لذا این امر از یک سو اهمیت و ضرورت پژوهش حاضر و از سوی دیگر دشواری‌های چنین پژوهشی را می‌رساند که از عدم تمایل گروه‌های مذهبی به ثبت وقایع و کتمان آن نشئت می‌گیرد. لذا نگارندگان در تلاش هستند تا به‌دور از هرگونه جهت‌گیری و غرض‌ورزی و با تکیه بر منابع تاریخی به بیان رویدادها و وقایع اهل تصوف همدان در دوره قاجاریه بپردازند.

۱ محمدعلی خواجه‌الدین (بی‌تا)، سرسپردگان، تهران: نشر کتابخانه منوچهری، ص ۹۳؛ کنت دوگوبینو (۱۳۸۴)، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران: نگارستان کتاب، ص ۸۱؛ نورعلی الهی (۱۳۴۲)، برهان الحق، به کوشش تقی تفضلی، تهران: امیر کبیر، چ ۲، ص ۱۶؛ پروانه عروج نیا و دیگران (۱۳۸۸)، تاریخ و جغرافیای تصوف، تهران: نشر کتاب مرجع، ص ۵۳.

۱. سلسله نعمت‌اللهی

در اواخر حکومت کریم‌خان زند، به دستور شاه علی‌رضا دکنی، قطب سلسله نعمت‌اللهی که در دکن ساکن بود، سید میر عبدالحمید معصوم علی‌شاه و سید طاهر دکنی برای تجدید حیات این سلسله به ایران آمدند. با رحلت «رضا علی‌شاه دکنی»، «حاج محمد حسین حسینعلی شاه اصفهانی» در سال ۱۲۱۵ ق قطب سلسله نعمت‌اللهیه گردید و بدین ترتیب مرکزیت سلسله نعمت‌اللهی پس از ۳۰۰ سال به ایران بازگشت.^۱ معصوم علی‌شاه با اختیاراتی که از جانب شاه علی‌رضا دکنی داشت، نورعلی‌شاه را به جانشینی منصوب کرد.^۲ گفته شده شیخ عبدالصمد همدانی (مؤلف کتاب بحر المعارف از ارادتمندان وی بوده است.^۳ نورعلی‌شاه قبل از وفات به تنی چند اجازه ارشاد و تربیت داد و در عتبات عالیات، شیخ زین‌الدین حسین علی‌شاه اصفهانی (متوفی ۱۲۳۴ ق) را به جانشینی خود تعیین کرد. پس از درگذشت شاه علی‌رضا دکنی، حسین علی‌شاه رسماً قطب سلسله نعمت‌اللهی شد.^۴ حسینعلی شاه اصفهانی هنگام رحلت خود در کربلا در سال ۱۲۳۴ ق، حاج محمد جعفر کبودرآهنگی قراگوزلو همدانی را با لقب «مجنوبعلی شاه» (متوفی ۱۲۳۸ یا ۱۲۳۹ ق) به جانشینی خود انتخاب کرد و به این ترتیب قطب سلسله نعمت‌اللهیه به همدان منتقل شد.

- مجنوبعلی شاه کبودرآهنگی

حاج محمد جعفر ملقب به «مجنوبعلی شاه» از مشایخ و اقطاب نامی سلسله نعمت‌اللهیه دوره قاجاریه در همدان است. در طرائق الحقایق آمده: «سلطان العارفین برهان الواصلین قطب السالکین غوث الکاملین منبع الانوار مطلع الاسرار لمحقق الهمدانی الحاج محمدجعفر بن الحاج صفرخان بن الحاج عبدالله خان بن حاج محمدجعفر خان الهمدانی الکیودر آهنگی بیوک آبادی الملقب به مجنوبعلی شاه طاب ثراه».^۵ بعضی از آباء و اجداد وی حکومت قلمرو «علیشکر»

۱ زین‌العابدین شیروانی (۱۳۸۹)، *بستان السیاحه یا سیاحت نامه*، مقدمه و تصحیح منیژه محمودی، ج ۱، تهران: حقیقت، صص ۲۲۳-۲۲۴.

۲ منوچهر صدوقی (۱۳۷۰)، *تاریخ انشعابات متأخره سلسله نعمت‌اللهیه*، تهران: نشر پازنگ، ص ۳۱.

۳ آقابزرگ طهرانی (۱۳۵۵)، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، به اهتمام علی نقی منزوی، ج ۱۲، تهران: اسلامیة، صص ۲۸۴-۲۸۵؛ محمد مهدی بن مرتضی بحر العلوم (۱۳۷۵)، *رساله سیروسلوک*، در هفده رساله فارسی، ج ۱، مشهد: آستان قدس رضوی، صص ۸۱-۷۷.

۴ احمدعلی دیوان بیگی (۱۳۶۴-۱۳۶۶)، *حدیقه الشعراء*، تصحیح عبدالحسین نوائی، ج ۳، تهران: نشر زرین، ص ۱۹۳۳.

۵ محمد معصوم شیرازی (۱۳۸۲)، *طرائق الحقایق*، به کوشش محمدجعفر محجوب ج ۴، تهران: سنایی، ص ۲۵۷.

را داشته‌اند و مرحوم حاج «عبدالله خان قراگوزلو» در زمان کریم خان زند حکومت همدان را داشت.

حاج محمد جعفر به دست «نورعلی شاه» به سلسله نعمت‌اللهی گروید و در اثر توجه نورعلی شاه در اندک زمانی به سر حد کمال معنوی نائل آمد و نورعلی شاه برای ایشان اجازه‌نامه‌ای مرقوم داشت.^۱ برگزیدگی مجذوبعلی شاه به ارشاد در *طرائق الحقایق* این گونه آمده: «به تاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و هفت در ارض اقدس کربلای معلی مشارالیه را عارج معارج عزو علا و به تفویض شغل ارشاد موقع امتحان و ابتلای حضرت مولا نمود. بین السالکین به خطاب مستطاب شاهی مخاطب و در زمره لعارفینش به لقب ارجمند مجذوبعلی شاه ملقب گردانید که بعنایة الله تعالی گم‌گشتگان پیدای ناپیدا طلب را حبهٔ الله راهنمای بصراط المستقیم طریقه حقه و لویه نموده باشد».^۲ آمده است، با اینکه علماء معاصر وی به مراتب اجتهاد آن حضرت معترف بودند و به کرات تقاضا می‌نمودند که در امور شرعی فتوا صادر کند و به صدور احکام شرعی مبادرت ورزد، وی به هیچ وجه قبول نفرمودند حتی به امامت جماعت و یا تولیت موقوفات و امثال آنها نیز مبادرت نکردند.^۳

محمد جعفر کیودرآهنگی در نواحی مختلف ایران مریدان فراوانی داشت که از جمله آنان شاهزاده «محمد رضا میرزا» والی گیلان بود. در «طرائق الحقایق» محمد معصوم شیرازی اینگونه آمده است: «حکمران گیلان شاهزاده محمد رضا میرزا به حلقه ارباب سعادت و ارادت در آمد، به توبه و تلقین و مراقبه و مرابطه اشتغال جست بحسن خلق و طیب لهجه و جودت طبع مشهور شد».^۴ با بالا گرفتن کار محمد رضا میرزا که از مریدان محمد جعفر به شمار می‌رفت، حکومت دستور مصادره اموال مجذوب را صادر کرد که به گفته هدایت مبلغ هزار تومان از اموال وی را مصادره کردند.^۵ همچنین مجذوب بر اثر برخی اتهامات مجبور

۱ همان.

۲ همان.

۳ میرزا محمد باقر سلطانی گنابادی (۱۳۷۹)، *رهبران طریقت و عرفان*، تهران: انتشارات حقیقت، ص ۲۲۰.

۴ محمد معصوم شیرازی، همان، ج ۴، ص ۲۶۰.

۵ سعید نفیسی (۱۳۴۱)، *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۲، تهران: بنیاد، صص ۳۹-۴۱.

مصادره اموال بزرگان و خاندان‌های با نفوذ همدان سابقه ای طولانی دارد و یکبار هم در دوره سلجوقیان و در ایام حکومت محمد بن ملک‌شاه (۴۹۸-۵۱۱ ق.)، به دستور وی هفتصد هزار دینار از ابوهاشم (متوفی ۵۰۵ ق.)، رئیس همدان را گرفته‌اند که در منابع آمده، ابوهاشم این مبلغ را از خزانه خود در هفت روز نقد کرده و به مأمورین دولتی داده است (ر.ک: *الکامل*، ج ۱۰، ص ۳۰۴، *سلجوقنامه*، صص ۴۲-۴۳، *اخبار آل سلجوق*، ص ۱۱۲).

شد که در رساله العقایدالمجذوبیه صراحتاً اعتقادات دینی و عرفانی خود را شرح دهد.^۱ مصادره اموال بزرگان مذهبی و دولتی در دوره قاجاریه به هر بهانه‌ای که صورت می‌گرفت مبلغ قابل توجهی را روانه خزانه خالی دولت می‌کرد از سوی دیگر این‌گونه رفتارهای حکومتی نشان از قدرت یافتن متشرعین داشت که همان‌طور که در ادامه نیز اشاره خواهد شد، زمینه‌ساز برخی حوادث و وقایع در دوره قاجاریه در شهرهای ایران و بخصوص همدان گردید. محمد جعفر کبودرآهنگی بعد از مصادره اموالش که برای دادخواهی نزد عباس میرزا نایب‌السلطنه به تبریز رفته بود در اثر مبتلا به بیماری وبا در روز پنج‌شنبه ۲۲ ذی‌القعدة ۱۲۳۸ق درگذشت و در مقبره سید حمزه به خاک سپرده شد.

- مولانا فخرالدین عبدالصمد همدانی

«مولانا فخرالدین عبدالصمد همدانی» از علمای مشهور و رهبر بزرگ طریقه نعمت‌اللهی است. در *طرائق الحقایق ذیل احوال عبدالصمد همدانی* آمده است: «العالم الربانی و العارف الهمدانی مولانا فخرالدین عبدالصمد همدانی مراتب طاعت و عبادت و دریافت مرتبه‌ای عالمی داشته و از مراسم زهد و تقوی و پرهیزکاری دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشته قریب چهل سال در عتبه خاص آل عبا مجاور بوده و تحصیل علوم نموده و در فقه و اصول تلمیذ علامه طباطبایی امیر سیدعلی است. بالاخره از فحول علماء مجتهدین گردید و چون از طریق ظنون به یقین رسید اگرچه گفته‌اند که *ظینة الطريق لاینا فی قطیعة الحکم الاثه فی الفروع لا فی الاصول لا جرم در طلب ارباب یقین گردید و زهر ملامت چشید*».^۲

مولانا عبدالصمد مدت هشت سال تحت تعلیم و ارشاد قرار گرفت و در طریق تصوف و عرفان به مقامات عالی نایل آمد^۳ و به خدمت «نورعلی شاه اصفهانی» رسید و ارادت او را گزید و به اجازه او خدمت حاج محمد حسین اصفهانی رسید و در جوار وی تربیت یافت.^۴

۱ محمدجعفر بن صفرمجذوبعلی شاه (۱۳۶۲)، *رسالة العقاید المجذوبیه*، بصیرالله نعمت‌اللهی نوش‌آبادی، بی‌جا: بی‌نا، ص ۷.

۲ محمد معصوم شیرازی، همان، ج ۴، صص ۲۱۱-۲۱۲.

۳ زین‌العابدین شیروانی (۱۳۳۹)، *ریاض‌السیاحه*، تهران: به اهتمام اصغر حامد ربانی، صص ۷۲۱-۷۲۲؛ رضاقلی‌خان هدایت (۱۳۴۴)، *تذکره ریاض‌العارفین*، تهران: چاپ مهرعلی گرگانی، ص ۴۵۱.

۴ زین‌العابدین شیروانی (۱۳۱۵)، *بستان‌السیاحه یا سیاحت‌نامه*، به اهتمام آقا میرزا محمود تاجر، تهران: کتابفروش خوانساری، ص ۶۱۳؛ احمدعلی دیوان‌بیگی شیرازی (۱۳۶۵)، *حدیقة الشعراء: ادب و فرهنگ در عصر قاجاریه*، ج ۲، تهران: تصحیح عبدالحسین نوایی، ص ۱۰۴۴.

از آنجا عازم کربلا شد و کتاب *بحرالمعارف* را به رشته تحریر در آورد.^۱ از جمله مریدان ملا عبدالصمد همدانی، «حاج میرزا آغاسی» صدر اعظم محمد شاه قاجار بود. شدت علاقه حاج میرزا آغاسی به ملا عبدالصمد میرزا همدانی به اندازه‌ای بود که وقتی پسر محمد شاه در ۶ ربیع الاول ۱۲۶۸ق متولد شد، او را به نام مراد و مرشد خود حاج عبدالصمد همدانی، «عبدالصمد میرزا» نام نهاد. همچنین ملا عبدالصمد قبل از اینکه در کربلا به دست وهابیون کشته شود، زن و بچه‌های خود را به حاج میرزا آغاسی سپرده بود که به همدان برساند و گفته بوده است در عوض عافیت را می‌خواهی یا دنیا را؟ می‌گوید به دنیا می‌شود عافیت را ساخت؛ و به زحمت کسان ملا عبدالصمد را به همدان رساند.^۲ آخوند ملا عبدالصمد همدانی در سال ۱۲۱۶ق در کربلا به دست وهابیون کشته شد.^۳

- میرزا علی‌خان دولوی قاجار (صفا علی‌شاه)

میرزا علی‌خان قاجار مشهور به «ظهیرالدوله» و ملقب به «صفا علی‌شاه»، فرزند محمد ناصر خان (از امرای قاجاری عهد محمدشاه و ناصرالدین شاه)، از مشایخ سلسله نعمت‌اللهی صفی علی‌شاهی در اواخر دوره قاجاریه و وزیر تشریفات و داماد ناصرالدین شاه بود که در ذی الحجه ۱۳۲۴-۱۳۲۵ق به حکومت همدان انتخاب شد.

ظهیرالدوله در سال ۱۳۰۳ق به خدمت «صفی علی‌شاه» قطب سلسله نعمت‌اللهی رسید و به طریقت فقر وارد شد و مراتب سلوک را طی نمود و در بین مریدان صفی علی‌شاه مقام ویژه‌ای یافت. وی در مقام درویشی خود بسیار ثابت قدم بود و به قدری در درویشی غوطه‌ور بود که حتی زن و دختران خود را نیز به لباس درویشی درآورد.^۴

تبلور عقاید سیاسی و اجتماعی ظهیرالدوله را در «انجمن اخوت» بود، ظهیرالدوله در پانزدهم شعبان المعظم سال ۱۳۱۷ق انجمن اخوت را که پیش از این توسط صفی علی‌شاه تشکیل شده بود ولی به صورت مخفیانه فعالیت می‌کرد، با گرفتن مجوز از مظفرالدین شاه علنی کرد و هیئتی به نام هیئت مشاوره زیر نظر خود تأسیس کرد.^۵ انجمن اخوت همواره از

۱ محمد معصوم شیرازی، همان، ج ۴، صص ۲۱۱-۲۱۲.

۲ همان، ج ۳، ص ۲۹۹؛ مهدی‌قلی هدایت (۱۳۸۵)، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار، ص ۳۹.

۳ رضاقلی‌خان هدایت، همان، ص ۴۵۱.

۴ مهدی بامداد (۱۳۷۲)، *شرح حال رجال ایران*، ج ۲، تهران: زوار، ص ۳۶۸.

۵ سهیلا قائم مقامی و یوسف فضایی (۱۳۸۱)، *تحولات تصوف از تیموریان تا قاجار*، کرج: نشر دانشگاه آزاد اسلامی

واحد کرج و نشر آرین، ص ۳۲۱.

سوی مخالفان آن به لژ فراماسونری متهم بود و به عقیده برخی از لحاظ ماهیت، تفاوت بسیاری با خانقاه صفی علی‌شاه داشت و به هیچ روی نمی‌توان آن را ادامه کار خانقاه به حساب آورد.^۱

با تأسیس انجمن اخوت، و فعالیت‌های ظهیرالدوله در جهت قانون و برابری و ایجاد اصلاحات در ایران، مظفرالدین شاه از این وضعیت نگران شده و از بسط نفوذ ظهیرالدوله در پایتخت دلخوش نبود، و از این رو گفته‌اند: «چون حوزه «اخوان الصفا» رو به ترقی داشت، لهذا ظهیرالدوله را حاکم همدان کردند و مأمور بر سر او گذاشتند که معجلاً برود».^۲ ظهیرالدوله در ذی الحجه ۱۳۲۳ق به پیشنهاد عین الدوله به حکومت همدان منصوب شد. او با ورود به همدان و مشاهده شرایط این منطقه و اجحاف زورمداران و زرداران اصلاحاتی چند از قرار زیر را به اجرا گذاشت: (۱) ایجاد «مجلس فوائد عمومی» از نمایندگان منتخب و مطلوب مردم برای شور در مسائل مربوط به شهر و کارهای عمومی؛ (۲) اقداماتی در جهت بهبود وضعیت کمی نان و گرانی عجیبی که به دلیل احتکار گندم توسط ملاکین قراگوزلو روی داده بود؛ (۳) اجرای انتخابات مجلس اول؛ (۴) منسوخ کردن برخی رسم‌های خانمان‌سوز همچون وقایع حیدری و نعمتی.

ظهیرالدوله به منظور گسترش فعالیت‌های «اخوان الصفا» در تهران، دامنه آن را به همدان نیز گسترش داد و در دوره کوتاه حکمرانی خود نه تنها افراد عضو انجمن اخوت مانند: حاجی ابوالفتح خان و کسان دیگر چون دکتر حسین طیب‌علی را با خود به همدان آورد و از آنها بهره فراوان گرفت، بلکه به محض ورود به همدان عضوگیری برای اخوان الصفا را آغاز کرد و به شکلی آن را سامان داد تا بتواند همانند یک جبهه و حزب عمل کند.^۳ از جمله افرادی که عضو انجمن اخوت در همدان شدند سه تن معروفیت بیشتری داشتند: ظهیرالممالک، رضی الملک و ذوالریاستین (رئیس تجاری)، وکیل الرعایا (نماینده اصناف) و نیز محمدباقر خان، عنایت السلطنه، و آقا سید عبدالباقی دیگر افرادی بودند که به عضویت

۱ اسماعیل رانین (۱۳۵۷)، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، تهران: امیر کبیر، صص ۴۹۴-۴۹۵؛ حمیدرضا شاه‌آبادی (۱۳۷۸)، تاریخ آغازین فراماسونری در ایران، ج ۴، تهران: حوزه هنری، صص ۱۸۶-۱۸۷؛ محمود محمود (۱۳۵۴)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۷، تهران: اقبال، صص ۴۰-۴۱.

۲ علی‌بن محمدناصر ظهیرالدوله (۱۳۶۷)، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران: زوار، ص ۸۸.

۳ ابوالفتح مؤمن (۱۳۸۸)، «جایگاه اندیشمندان، روحانیون و آزادیخواهان در تحولات همدان در آستانه انقلاب مشروطیت»، مجله آموزه، ش ۵، ص ۴۳۶.

جمعیت اخوان در آمدند.^۱ همچنین ظهیرالدوله در جایی از محمدباقر رضوی امام جمعه همدان یاد می‌کند که به عضویت اخوان در آمده^۲ وی همچنین محسن خان مظفرالملک، حاکم همدان را به خاطر دستگیری سید جمال‌الدین واعظ از انجمن اخوت اخراج می‌کند.^۳ ظهیرالدوله هنگام بنای «مجلس فواید عمومی» تعداد اخوان الصفا را که حاضر بوده‌اند را پنجاه شصت نفر یاد کرده است.^۴

ظهیرالدوله در مدت کوتاهی که حاکم همدان بود (یکسال و چند ماه) بسیاری از عادات بد مردم همدان را ریشه‌کن ساخت، اما بر اثر اختلافی که با خوانین قراگوزلو پیدا کرد، از سوی حکومت فرا خوانده شد.

۲. انشعاب در سلسله نعمت‌اللهی: سلسله کوثریه

بعد از مرگ نورعلی‌شاه اصفهانی، حاج محمد حسین ملقب به زین‌الدین (حسینعلی شاه) به مقام قطبیت سلسله نعمت‌اللهی رسید. وی در سال ۱۲۴۳ق در کربلا زندگی را بدرود گفت و بر طبق فرمانی که نورعلی‌شاه قبل از مرگش صادر کرده بود، مجذوب‌علی‌شاه کبودرآهنگی (۱۱۷۵-۱۲۳۸ق) و کوثرعلی‌شاه همدانی (وفات ۱۲۴۷ق) به اتفاق طالبان طریقت را ارشاد و صوفیان سلسله نعمت‌اللهی را در ایران سرپرستی کردند. نورعلی‌شاه در دوازدهم محرم ۱۲۰۷ق با فرمانی که برای مجذوب‌علی‌شاه و کوثر نوشت آن دو را به وحدت و ارشاد دعوت کرد: «مراتب نبوت و ولایت در یکدیگر مضموم و مدغم و به حب دو مظهر را از هم ممتاز و در معنی ایشان را بعز و حدانیت سرافراز دارد از یکی آثار رسالت و از دیگری انوار ولایت جلوه‌گر باشد در ارشاد راه ظاهراً و باطناً ارشاد اصحاب راه و اجرای احکام الله با او متفق و همراه نماییم».^۵ فرمان و اجازه‌نامه فوق قبل از هر چیز بر وحدانیت دو عالم تأکید می‌کرد، به نظر می‌رسد نورعلی‌شاه نگران از تقابل و اختلاف آن دو بود- که شاید در اواخر عمر خود که گویا بدون توجه به کوثر جانشینی را برای خود نیز انتخاب کرده بود- اما این اختلافات تا زمانی که مجذوب زنده بود به وقوع نپیوست. به هر حال بعد از درگذشت مجذوب،

۱ ظهیرالدوله، همان، ص ۱۱۷.

۲ همان، ص ۶۰.

۳ همان، ص ۱۴۲.

۴ همان، ص ۱۵۲.

۵ نورالدین مدرس چهاردهی (۱۳۸۲)، *سلسله‌های صوفیه در ایران*، تهران: نشر علمی و فرهنگی، ص ۱۹۰.

کوثر علی شاه همدانی همانند گذشته بنا به اجازه ارشادی که از نور علی شاه داشت به دستگیری و سرپرستی فقرا و سلسله نعمت‌الهی ادامه داد. نور علی شاه، مجذوب را در ردیف «نبی» و کوثر را «ولی» دانسته است. کوثر، هم‌درس و هم‌قدم مجذوب بوده و در مراتب فضل و دانش بر مجذوب برتری داشته است، چنانکه در زمان فتح‌علی شاه یک نفر پادری انگلیسی به نام «هانری مارتین»^۱ به فارس آمده و کتابی در رد اسلام نوشت و فتح‌علی شاه از حاج محمدرضا همدانی (کوثر) خواست کتابی بر رد پادری بنویسد و وی آن را نوشت. وی بار دیگر به درخواست فتح‌علی شاه کتابی در اثبات نبوت خاصه به نام *مفتاح النبوة* نوشت و کتاب دیگری در تفسیر قرآن به فارسی در دو جلد و چندین کتاب دیگر از او در دست است.^۲

در زمان حیات مجذوب‌علی شاه هیچ‌گونه اختلافی بین آن دو وجود نداشت، بعد از مرگ او حاج زین‌العابدین شیروانی (مستعلی شاه) اظهار داشت که مجذوب‌علی شاه قبل از حرکت به تبریز وی را احضار کرده، و سرپرستی صوفیان سلسله نعمت‌الهی را به او واگذار کرده است، به همین علت با کوثر علی شاه، تجدید عهد و از وی تمکین نکرد و این‌گونه نخستین انشعاب در سلسله نعمت‌الهی به وجود آمد.^۳

ملا محمد رضا همدانی ملقب به «کوثر علی شاه» از عرفا و فضیلائی زمان بود که مدتی را در همدان می‌زیست و از محضر بزرگانی چون حسینعلی شاه (متوفی ۱۲۳۴ ق) استفاده کرد و چندی با عارف کامل مجذوب‌علی شاه مصاحبت و معاشرت داشت و عاقبت آن‌گونه که شیروانی اشاره می‌کند: «از علمای عصر سنگ وطن خورده و خانه آن بزرگوار را به تاراج برده و بعد از آن خراب کردند، و چنان مستأصل نمودند که در آن بلده نتوانست مسکن گرفت آخر الامر ناچار به دارالسلطنه تبریز رفت و چند سال با کمال عزت و احترام در آن دیار زندگانی نمود».^۴ کوثر در تبریز نزد عباس میرزا نایب‌السلطنه و وزیرش قائم مقام که از مریدان وی بودند عزت و احترام بسیاری یافت. از دیگر مریدان خاص وی «نواب زبیده خانوم» بود که شخص اخیر برای او مقبره‌ای نیز ساخته است. زبیده خانم در مسلک عرفان و از مریدان مرحوم حاج میرزا علی‌نقی همدانی فرزند کوثر بوده و خدمات شایان ذکری برای این خاندان به انجام رسانده است.

1 H. Marti.

۲ عبدالرفیع حقیقت (۱۳۷۲)، *تاریخ عرفان و عارفان ایرانی*، تهران: کومش، ص ۲۵۰.

۳ مسعود همایونی (۱۳۵۵)، *تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌الهی در ایران*، بی‌جا: نشر مکتب عرفان ایران، ص ۹۵.

۴ محمد معصوم شیرازی، همان، ص ۲۶۴.

در دوره محمدرضا همدانی علاوه بر انشعاب در سلسله نعمت‌اللهی، یک واقعه نه چندان خوشایند نیز ظهور کرد و آن درگیری متصوفه و متشرعه همدان بود. هر چند این نوع اختلافات در همدان بی سابقه نبوده و نمونه بارز آن اعدام عین‌القضات همدانی (ح ۵۲۵-۴۹۲ق.) در قرن ششم هجری^۱ و همچنین مصادره اموال مجذوبعلی شاه کیودرآهنگی در دوره قاجاریه بود. اما مشخصه اصلی اختلافات دو گروه در دوره قاجاریه، رویارویی مستقیم و استمرار این رویارویی‌ها بود که تا حدود سال ۱۲۴۷ق و اواخر حکومت فتحعلی‌شاه ادامه داشت و در نهایت نیز به علت حمایت شاه از علماء متشرع به نفع و منزلت آنها از جمله آخوند «اردستانی» و پیروانش خاتمه یافت. صاحب مصائب العلماء در این باره می‌نویسد: «یکی دیگر از مفسداتی که در زمان دولت این سلطان [محمدرضا قاجار] واقع شد، همین واقعه عظیمی است که متضمن مفسد و فتن بسیار بود، میل سلطان به جانب فرقه ضالّه مظلّمه صوفیان ... و کم‌التفاتی به علمای اثنی عشر بود».^۲ در دوره دوم که با حکومت رسیدن محمدرضا (۱۲۵۱ق) شروع شد به علت گرایش وی به صوفیه، پیروان این فرقه در ایران از جمله حاج میرزا آغاسی، به منزلت سیاسی رسیدند.

رویارویی مستقیم متصوفان و متشرعان همدان با ورود آخوند ملا محمدحسین اردستانی به این شهر و حسادت علمای متصوفه آغاز شد. آخوند ملا محمدحسین در مسیر بازگشتش از عتبات، با اصرار زیاد مردم همدان و مشورت استادش سید علی طباطبایی جهت ارشاد مردم در همدان ساکن شد. در ابتدا مورد استقبال گسترده اهالی قرار گرفت اما به دلیل وجود فرقه‌های مختلف مذهبی در همدان از جمله اهل کتاب و متصوفه، تقابل و اختلافات آنان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود و از همان ابتدا منازل رؤسای اهل تصوف از جمله خانه کوترعلی‌شاه با تحریک عوام مورد حمله قرار گرفت. این کار حسادت علمای محلی را برانگیخت و به موجب برخی از نظرات کلامی آخوند،^۳ زمینه‌های تکفیر وی فراهم آمد که به دنبال آن

۱ لئونارد لویزان (۱۳۸۴)، میراث تصوف، ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی، ج ۱، تهران: نشر مرکز، ص ۱۹۰.

۲ محمود عالمی (۱۳۸۴)، واقعه، همدان: سپهر دانش، ص ۱۰۲.

۳ گرچه وی به دیدگاه اخباری‌گری و نزدیکی به این دیدگاه متهم بود، اما آخوند در کتاب *حیوة الارواح* فقط در بحث «علم الهی» با شیخ احمد احسائی هم‌عقیده است و نامی از وی در کتابش نمی‌برد و به نظر هم نمی‌آید که با وی در ارتباط مستقیم بوده باشد و شیخ احمد در آن دوره نه تنها تکفیر نشده بود بلکه سخنانش در نزد برخی از علماء هنوز فصل‌الخطاب بوده است و با اتفاق نظری که هر دو در مخالفت با صوفیه داشته‌اند به نظر نمی‌رسد مخالفت آنها با توجه به فاصله مکانی هماهنگ شده باشد.

خانه و کاشانه آخوند اردستانی به آتش کشیده شد. از جمله مهم‌ترین رهبران متصوفه در این وقایع کوثرعلی‌شاه و سرخ‌علی‌شاه بودند.

نخستین درگیری متصوفه و متشرعه همدان با ورود فتحعلی‌شاه در عید نوروز سال ۱۲۴۵ق به همدان و اندکی بعد از آن آغاز شد.^۱ فتحعلی‌شاه به دلیل خصومتی که با صوفیه داشت به تقویت متشرعان و در رأس آنان آخوند اردستانی پرداخت، ولی آخوند به اقامه نماز و احیای نهی از منکر مشغول بود تا زمانی که مرحوم سیدمحمد طباطبایی به همدان آمد و کوثر را تکفیر و از آمدن به مسجد منع کرد و همچنین مردم را تحریص به رجوع به آخوند اردستانی نمود. با افزایش روزافزون مریدان و خواص آخوند اردستانی، علمای متصوفه به وی حسد ورزیدند و سعی در براندازی وی نمودند، تا اینکه در ماه رمضان، عده‌ای را مأمور کردند تا به خانه ایشان حمله کنند که در نتیجه آن وی را دستگیر نموده و در کوچه‌ها گردانند. مردم ناراضی به حمایت از ایشان، خانه کوثر و سرخ‌علی‌شاه را مورد حمله قرار داده و غارت کردند. صاحب مصائب العلماء شرح واقعه را این‌گونه بیان می‌کند: «مردم به سمت خانه وی [کوثر] روانه شدند، و به یک طرفه العین کاشانه و لانه آن را چون شهر لوط سرنگون و خراب نمودند و آنچه داشت به یغما بردند و از آنجا به خانه سرخ‌علی‌شاه [ابوالمعالی] ازدحام آورده، کلبه او نیز ویران نمودند و هر کدام از جهال را مال بی‌حد و اموال لاتحصى و لا تعد به دست افتاد»،^۲ حکمران همدان نیز با مشاهده وقایع درب‌های قلعه را گشوده و در حمایت از کوثرعلی‌شاه با نیروهای خود به ضرب و شتم مردم پرداخت و بسیاری را مضروب و مجروح ساخت. وقایع با شدت تمام ادامه یافت و به تاراج خانه و کاشانه سران اهل تصوف و ویرانی آن منجر شد.

گسترش نفوذ آخوند اردستانی و رسیدن خمس و زکات از اطراف، زمینه حسادت مخالفان را فراهم ساخت. اوضاع همچنان بدون نزاع سپری می‌شد تا اینکه محمدشاه در سال ۱۲۵۳ق به سمت هرات حرکت کرد و مخالفان آخوند اردستانی که صحنه را مناسب دیده بودند به شور و مشورت با کوثر پرداخته و تصمیم به پراکنده ساختن نفرات آخوند اردستانی گرفتند. مخالفین در محله مختاران جمع شده و گروهی نیز به هواداری از آخوند اردستانی گرد هم آمده و هر دو گروه مسلح شده و سنگر بندی کرده بودند. درگیری‌ها در روز پانزدهم

۱ محمدتقی لسان‌الملک سپهر (۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ* (تاریخ قاجاریه)، به اهتمام جمشید کیان‌فر، ج ۱، تهران: اساطیر، ص ۱۹۹.

۲ عالمی، همان، ص ۶۵.

جمادی‌الاول سال ۱۲۵۴ق مجدداً آغاز شد و شهر آشفته: «آنچنان ازدحامی و آشوبی در آن دم در همدان واقع شد که گویا قیامت کرده بود، زیرا که مردم تمام دکاکین و بازارها را بسته بودند و گروهی را شماتت می‌نمودند، و طایفه‌ای شرارت می‌کردند و فرقه‌ای شادی می‌کردند عده‌ای در خانه مخفی بودند و عده‌ای هم تماشاچی بودند»^۱ در این واقعه غارت اموال به بالاترین حد خود رسید و مسجد محله سرگذر مشهور به مسجد کاظم خان به حدی تخریب و غارت شد که به گفته صاحب مصائب العلماء در اثر شدت غارتی که صورت گرفت دیگر اثری از مسجد بر جای نماند.

بالآخره آخوند اردستانی مجبور به خروج از شهر شد و مخالفان به خانه وی وارد شده و به غارت آن پرداختند: «اول کسی که دست ستم افروخت و خود را اهل دوزخ ساخت علی‌رضا پرکین بود که چند بار مرکب همیشه به در خانه آن بزرگوار ریخت و آتش کینه بر در آن سرور زد و در خانه علم و دانش را سوخت و ملاجلیل همین که داخل خانه آنجناب شد از خداوند جلیل شرم نکرده، عازم آتش زدن بر ایوان خانه آن بزرگوار شده عمامه ژولیده و پاره پاره، مندرس کهنه خود را از سر برداشته به روغن چرب کرده، آتش بر آن داد و در میان سقف‌های بیوتات و تیرهای ایوان افکند»^۲.

مقارن همین ایام «حج الاسلام محمد باقر» از اصفهان به همراه جمعی دیگر از سادات به همدان آمد و دستور داد تا آخوند را مجدداً به شهر آورده و بین دو جماعت صلح واقع شود. همین که سادات متوجه بازگشت وی به شهر شدند، مسلح گشته با تیر و تفنگ و قشون‌کشی اساس شورش و اغتشاش دیگری به راه افتاد. شرح آن در مصائب العلماء اینگونه آمده است: «آن روزها در همدان صحرای محشر بود. صدای تفنگ گوش را کرمی نمود. سه نفر از کسان آقای بزرگوار را به گلوله زدند که یکی در همان ساعت فوت شد و دو نفر بعد از چهار روز فوت شدند. اگر لطف خدا نبود بسیاری از اهالی محله مقتول می‌شدند، بلکه از قراری که محقق شد اسبابی هم فراهم آورده بودند که تمام آن محله را خراب کنند»^۳.

درگیری‌ها همچنان ادامه داشت تا اینکه «محمد شریف خان» وارد همدان شد و شورش را سرکوب کرد، و چند تن از رهبران آن از جمله: ابوالقاسم، میرزا هاشم، حاج زین‌الدین و

۱ همان، ص ۷۳.

۲ همان، ص ۷۸.

۳ همان.

حاجی شفیع را دستگیر کرد و چند تن دیگر از سادات از جمله حاجی سید حسین و میرزا ابوتراب که آنها را بعد از دستگیری به تهران فرستاد.

اما آخرین واقعه میان دو گروه زمانی روی داد که آخوند پس از زندگی مخفیانه توسط شخصی که گویا از خواص و دوستان وی بوده به همدان منتقل شد و در مکانی موسوم به «مدرسه» برای مدتی پنهانی می‌زیست تا اینکه مخالفین متوجه حضور وی شده و در تلاش برآمدند تا او را از محل خارج سازند. صاحب مصائب می‌نویسد: «من خود آن روز در همدان بودم اما در مدرسه نبودم، از ثقات نیکو صفات شنیدم که در این قضیه، اعداء را نقد و جنس بسیار به دست آمد و به قدر پانصد عبا و کلاه غارت کردند، حتی اینکه جیب‌ها را خالی می‌کردند و هر که می‌دیدند هر چه داشت از او می‌گرفتند. بعد از رفتن آن جناب از مدرسه گذشتم و شخصی را با فرق شکسته دیدم که می‌آمد، کسی با تن خسته دیدم که می‌آمد، هر دو از دست آن نابکاران اذیت دیده بودند. شخصی از طلاب عبا و عمامه او را غارت کرده بودند»^۱.

آخوند پس از این وقایع با خانواده به کربلا رفته و به احتمال بعد از فروکش کردن درگیری به همدان مراجعه کرده و در انزوا فوت کرده است. سال وفاتش در مزارش ۱۲۵۳ ق نوشته شده، اما با توجه به گزارش مصائب العلماء، احتمالاً ایشان تا سال ۱۲۵۶ ق زنده بوده است.

- حاج میرزا علی نقی (جنت‌علی‌شاه)

پس از درگذشت کوثر علی‌شاه فرزندش حاج میرزا علی نقی ملقب به «جنت‌علی‌شاه» به جای پدر نشست. وی یکی از مهم‌ترین اقطاب سلسله کوثریه بود. میرزا علی نقی یک چند به دستور عزالدوله عبدالصمد میرزا حکمران همدان با حاج محمد کریم خان کرمانی پیشوای شیخیه مباحثه مذهبی انجام داده است.^۲ از جمله کارهای مهمی که میرزا علی نقی در همدان انجام داد، تعمیر بنای رواق گرداگرد اتاق مقبره امامزاده یحیی در این شهر بود.^۳

از جمله مریدان حاج میرزا علی نقی، زبیده خانم دختر فتح‌علی‌شاه و ملقب به «خانجی» بود.^۴ وی ارادت بسیاری به حاج میرزا علی نقی و پدرش حاجی ملارضا همدانی داشته است و

۱ همان، صص ۹۹-۱۰۰.

۲ مدرسی چهاردهی، همان، ص ۱۹۲.

۳ محمد ابراهیم زارعی (۱۳۷۵)، «امامزاده یحیی»، فصلنامه فرهنگ همدان، ش ۶، ص ۸۶.

۴ محمد معصوم شیرازی، همان، ص ۳۲۵.

خدماتی چند در رفاه حال این خاندان و مردمان این شهر داشته است. از جمله خدمات وی ساختن کاروانسرای برای اقامت زوار در قریه تاج‌آباد متعلق به احفاد حاج ملارضای همدانی به شراکت مرشد خود حاجی میرزا علی‌نقی پسر مرحوم ملارضا بود و همین‌طور ساختن پلی در نزدیکی «روان» که رود عظیمی در آنجا روان است. از جمله خیرات او همه ساله مبلغی برای متولی و قاری و روشنایی بقعه باباطاهر که مدفن حاجی میرزا علی‌نقی مرشدش نیز در آنجا می‌باشد مقرر کرده بود. حاج میرزا علی‌نقی ظهر روز پنجشنبه بیست و دوم ماه رجب سال ۱۲۹۶ق در همدان درگذشت و در جوار آرامگاه باباطاهر عریان به خاک سپرده شد.

– حاج میرزا رضا همدانی (واعظ)

حاج میرزا محمد واعظ فرزند جنت‌علی‌شاه، عالمی فقیه و محدث و متکلم و ادیب و شاعر بود. وی در تهران سکونت داشت و از ایام جوانی به وعظ و تذکیر و ترویج اسلام می‌پرداخت و جماعتی بسیار از وی علم می‌آموخت. سید محسن امین عاملی در توصیف وی چنین می‌نویسد: «وی عالمی عارف، فقیهی محدث، حکیمی متکلم، ادیبی شاعر و دارای اخلاقی کریمانه بود در سنین جوانی با جدیت و پشتکار در ترویج دین و برجیدن بدعت‌ها کوشش می‌کند». ^۱ مهدی درخشان به نقل از صاحب مآثر و الآثار که هم‌عصر واعظ بوده، می‌نویسد: «میرزا محمدرضا همدانی در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و حکمت و کلام و عرفان ید طولایی دارد و این اوقات متوقف طهران می‌باشد و مردم به مجلس موعظت و تزکیه وی میل عجیبی دارند». ^۲ میرزا محمدرضا از طرفی نیز به میرزا محمد اخباری متأخر شیعه، می‌پیوندد. ^۳ سلسله کوثریه از زمان جنت‌علی‌شاه خط و مشی اخباری‌گری را برگزید که خود جنت و صمدعلی‌شاه از اقطاب سلسله کوثریه هر دو اخباری بودند.

از دیگر اقطاب سلسله نعمت‌اللهی (کوثریه) آقا «سید اسدالله یزدی» جانشین صمدعلی‌شاه بود که به ارشاد و دستگیری صوفیان در تهران و شهر ری اشتغال داشت، وی در همدان نیز دارای مریدانی چند بود که از جمله آنها می‌توان به «صابر همدانی» و «مشهدی رضا باروت‌کوب» اشاره کرد. ^۴ پس از ایام حاج میرزا رضا همدانی، قطیبت سلسله کوثریه به ری و

۱ سید محسن امین (۱۴۰۳ق)، *اعیان الشیعه*، تحقیق و تخریج حسن امین، ج ۹، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ص ۲۸۱.

۲ مهدی درخشان (۱۳۴۲)، *بزرگان و سخن‌سرایان همدان*، ج ۲، تهران: چاپ نیکو، ص ۹۸.

۳ محمد حسن اعتمادالسلطنه (۱۳۷۴)، *چهل سال تاریخ ایران*، ج ۱، به کوشش ایرج افشار، تهران: نشر اساطیر، ص ۲۲۱.

۴ مدرسی چهاردهی، همان، ص ۱۹۶.

دیگر شهرها منتقل شد و به ضعف گرایید که به نظر نمی‌رسد جز در معدود مواقعی همچون دوره میراسدالله یزدی فعالیت‌های سلسله کوثریه با همدان ارتباط مستقیمی داشته باشد.

۳. وقایع حیدری - نعمتی

فرقه حیدری منسوب به «قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای» است که در قرن هفتم هجری از خراسان به سراسر ایران انتشار یافت و مجدداً در دوره صفوی از سوی شیخ حیدر صفوی و دیگر پادشاهان صفوی به صورت گروهی منسجم و فعال درآمد. آنان حقوق‌بگیران و نقیبان درباری شاهان صفوی بودند که با قبول مسافرت‌ها و خواندن اشعار و پرده‌داری و علم و تقسیم محلات شهرها به حیدری و نعمتی و ابداع نخل و کتل و داستان‌سرایی و سخنوری مردم را به تشیع سوق می‌دادند و با روضه‌خوانی و تعزیه و دسته‌جات سینه‌زن، قمه‌زن و زنجیرزن و سردم بستن و سخنوری هر یک در اشاعه فرهنگ تشیع مؤثر بودند.^۱ مشایخ حیدری در حجرات یکی از امامزاده‌ها یا مقابر مرشدهای قرون مافیه سکونت می‌گزینند و آن مکان را «تکیه»، «زاویه» یا «آستانه» می‌نامیدند.^۲ طریقه «حیدریه» در مقابل «نعمتی» یعنی مقابل پیروان شاه نعمت‌الله ولی قرار می‌گیرند.

یکی از وقایع تلخ و ناگوار دوره قاجاریه، درگیری‌های «حیدری» و «نعمتی» در شهرهای بزرگ بود. این گروه پس از یک دوره ضعف، بار دیگر در دوره فتحعلی‌شاه با بازگشت «غلام‌علی‌شاه» از هند روتق گرفت و پیروان آن در شهرها با نعمتی‌ها به نزاع پرداختند.^۳ هر چند آغاز منازعات دو گروه را قطعاً نمی‌توان مربوط به دوره قاجاریه دانست و به احتمال از رقابت‌ها و مصیبت‌های دیرین عیاران و جوانمردان و بعدها لوطی‌ها و مشدی‌ها سرچشمه گرفته و به دوران صفویه راه یافته و از آنجا نیز به دوره قاجاریه منتقل شده است.^۴ انگلبرت کمپفر جهانگرد آلمانی که در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ق) به ایران سفر کرده درباره نزاع‌های حیدری و نعمتی می‌نویسد: «هر کس در ایران به طرفداری یکی از این دو گروه یعنی به طرفداران حیدری‌ها و نعمتی‌ها تقسیم شده است. در نتیجه هر سال بین جوانان و مردم عادی از هر دو فرقه مسابقاتی انجام می‌گیرد. پس از شرط‌بندی‌هایی که درباره نتیجه مسابقات

۱ همان، ص ۱۹۴.

۲ همان.

۳ عبدالحسین زرین کوب (۱۳۵۷)، جستجو در تصوف / ایران، تهران: امیر کبیر، صص ۳۷۷-۳۷۹.

۴ مدرسی چهاردهی، همان، ص ۳.

انجام می‌گیرد سرانجام کار به مشتش زدن، چاقو کشیدن و سنگ پرتاب کردن می‌انجامد و شوخی تبدیل به جدی می‌شود تا جایی که فقط دخالت مسلحانه داروغه شهر ممکن است بتواند مانع از خونریزی و نزاع علنی شود.^۱ از زمان صفویه شهر همدان نیز دارای محلات حیدری و نعمتی بوده که محله امامزاده یحیی نعمتی و محله جولان حیدری بوده است.^۲

درگیری‌های حیدری و نعمتی اغلب در ماه محرم (به‌خصوص روزهای تاسوعا و عاشورا) رخ می‌داد. این نزاع‌ها که پیش از این به برخی دلایل آن نیز اشاره شد، ریشه در رقابت‌های صنفی، ایجاد تفرقه از سوی حاکمان قاجاری و حکمرانان منطقه‌ای، کسب نفوذ در میان ساکنان بلاه، بازرگانان و اصناف داشت. یکی از مهم‌ترین دلایل نزاع بین دو گروه در دوره صفوی - که احتمالاً به دوره قاجاریه نیز منتقل شده باشد - پیوندهای طولانی میان اصناف و جمعیت‌های اخوت صوفیانه در بخش‌های شهری بود که به شکل حمایتی یا برادری وجود داشت و اصناف به‌تدریج به گروه‌های حیدری و نعمتی و سایر دسته‌بندی‌ها تقسیم می‌شدند، اما به مرور در سراسری انحطاط افتادند و به گروه متخاصمی تبدیل شدند که گاه از سوی دولت به بازی گرفته می‌شدند و دولت آنها را به خصومت تشویق می‌کرد تا بدین وسیله از وحدت و قدرت سیاسی بازار جلوگیری کند.^۳ به این ترتیب سنتی پایه‌ریزی شده بود که در دوره قاجاریه آگاهانه یا ناآگاهانه از سوی مردم دنبال می‌شد: «بی‌آنکه صاحب‌دل بفهمد بلکه فخر به این دشمنی‌ها و لجاجتی‌ها می‌کند و هنوز علاوه بر عادیات طبیعی پولتیک غاصبان زمامداری هم اقتضا و خلاف‌اندازی میان توده می‌کند تا به جان هم افتند و از یاد قصب آن‌ها بروند».^۴

در دوره قاجاریه محلات همدان به دو بخش حیدری و نعمتی تقسیم شده بود: الف) نعمتی شامل قسمت بالای شهر و محلات: درود آباد، کولانج، دوگوران، شرشره (چرچره)، کبابیان، بختیاری‌ها، ورمزیار و دیگر نواحی این حدود می‌گشته که مرکز اصلی آن درودآباد بود؛ ب) حیدری شامل قسمتی از نیمه به پایین شهر و محلات، جولان، خیابان شورین، بازار، باباطاهر، امامزاده یحیی، مصلی و غیره.

در ایام ماه محرم و روزهای سوگواری، غالباً بر اثر یک پیشامد کوچک زد و خورد میان دو گروه آغاز می‌شد. کیوان قزوینی می‌نویسد: «باز دشمنی‌ها در سر نخل (جنازه مصنوعی

۱ انگلبرت کمپفر (۱۳۶۰)، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: شرکت سهامی خوارزمی، صص ۱۳۷-۱۳۸.

۲ مرتضی هزاوه‌ای (۱۳۷۶)، «ویژه نامه ارتحال آیت الله معصومی»، فصلنامه فرهنگ مردم، س ۳، ش ۱۰، ص ۴۴.

۳ جان فوران (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده، تهران: رسا، ص ۸۶.

۴ کیوان قزوینی (بی‌تا)، کتاب استوار، بی‌جا: بی‌نا، ص ۱۴۴.

به نام امام حسین)، یکی آنکه هر محله باید نخل جدا بسازد و در کجا بگذارند و روز عاشورا اول آن را که بجنباند و بر دوش گذارد و تا کجا برود و نخل محله دیگر باید تا کجا به استقبال آید و از دور تعظیم نماید و سلامی مخصوص بدهند، همانکه به هم رسیدند کدام جلو افتد و با چه جدیتی و عصبیتی در سر نخل بچنگد تا شهید شوند پس اولاد آن شهید هم فخر نمایند.^۱

هر گروه دارای سمبل و نماد خاص خود بود که به هنگام جنگ و درگیری آن را در جلو گروه و دسته خود قرار می داد. نخستین آنها «طوق» بود که علم بسیار بلند و عظیمی بود که در داخل چاهی واقع در صحن امامزاده یحیی نگهداری می شد و نماد و سمبل حیدری‌ها بوده است و سمبل نعمتی‌ها «بیل» بوده که مشخص نبود چه نوع بیلی بوده است. علی اصغر شمیم می نویسد: «شنیدم که از قول جدم گفته بود که در همدان در محله‌های نعمتی‌ها زندگی می کردم و نشانه (آرم) نعمتی‌ها بیل کوچکی بود از طلا که آن را در امامزاده یحیی نگه می داشتند و نشانه‌های حیدری‌ها طوق یعنی علمی بود که بر سر چوب آن پنجه‌ای از نقره نصب کرده بودند. نعمتی‌ها بیل را نر و طوق را ماده می دانند و حیدری‌ها خلاف این عقیده را داشتند و سرانجام گفتگو به زد و خورد و نزاع کشیده و طرفین با قمه و قداره و چوب به جان یکدیگر افتادند و جمعی بی گناه در آن واقعه هلاک شدند».^۲

عین السلطنه که چندی نیابت حکومت پدرش را در همدان بر عهده داشت و از نزدیک شاهد این وقایع بود، می نویسد: «یک محله همدان می گوید «بیل اژدها» یک محله می گوید «طوق اژدها» برای خاطر این دو لفظ در ماه محرم ده نفر نیز کشته می شوند».^۳

هر یک از گروه‌ها علم خود را از اول محرم بیرون می آوردند، طوق را در مساجد و تکایای پایین شهر می گرداندند و بیل را در مساجد و تکایای بالای شهر تا نیم ساعت به ظهر مانده که هر دو علم با پیروانشان باید به صحن مسجد جامع وارد شوند و نماز ظهر عاشورا جلو ایوان قرار گیرند. اما هر دو گروه می خواستند علم خود را در وسط ایوان جا دهند و افراد گروه دورش باشند، بنابراین جنگ و دعوا بر سر جای علم‌ها شروع می شد، قمه‌ها و

۱ همان.

۲ علی اصغر شمیم (۱۳۸۷)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: انتشارات بهزاد، ص ۳۶۲.

۳ قهرمان میرزا سالور عین السلطنه (۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، ج ۳، تهران: اساطیر، ص ۲۴۲۵.

قداره‌ها بالا می‌رفت و نزاع آغاز می‌شد و کینه‌های سالانه تسویه می‌شد. عده‌ای کشته و ناقص در صحن مسجد می‌ماندند و پیش از صلوات ظهر عزاداری تعطیل می‌شد.

غلامحسین فراگوزلو در کتاب *هگمتانه تا همدان* واقعه را این گونه بیان می‌کند: «در ظهر عاشورا هر یک از این دو گروه فریب خورده ناآگاه سمبل مخصوص به گروه خودشان را از محل نگهداری بیرون می‌کشیدند و در مقابل صف آماده و متشکلشان به اهتزاز در می‌آوردند و با همین هیبت به سمت محل زد و خورد یا در اصل قتلگاه که از قرار معلوم «میدان کبابیان» بوده باشند و همچنان مسلح و غیرمسلح به راه می‌افتادند و گروه حیدری مرتباً ضمن تکان دادن شمشیر و دیگر سلاح‌ها به دور سر فریاد می‌کشیدند «کو... نعمتی... شقش کنم...» و مرتباً بالا و پایین می‌پریدند و دیگران را به هیجان می‌آوردند. گروه نعمتی‌ها در حالی که علامت بیل خود را همراه با علم و کتل‌های دیگر در جلو می‌کشیدند به همان طریق باشد و با هیجان تمام ضمن تکان دادن سلاح‌هایشان نعره سر می‌دادند «کو حیدری شقش کنم»^۱

در منبع دیگری نیز آمده که هدف این دو طایفه فقط فتح و پیروزی است نه چیز دیگر، مثلاً اگر یک فرقه مسجد را پر از زینت کرده باشد و فرقه دیگر نتواند ایشان را از مسجد براند، ضرری به مسجد نمی‌رساند بلکه فقط علم‌ها و سایر زینت‌ها و زیورها را ضایع می‌کردند و همچنین اگر مردمان یک محله اهل محله دیگر را از خانه‌های خودشان بدوانند، داخل خانه نمی‌شوند و چیزی نمی‌برند، مگر اینکه با تبری که دارند نشانی به علامت فتح و پیروزی بر در خانه می‌گذارند.^۲ این زد و خوردها به صورت یک برنامه مورد قبول و حتی لذت‌بخش تبدیل شده بود و هر ساله بر تعداد کشته و زخمی‌های این حوادث افزوده می‌شد و مردم همدان به این باور رسیده بودند که عاشورا حتماً خون می‌گیرد و هر سال که تعداد کشته‌ها و ناقص‌ها زیادت‌تر بود، تصور قبول عزاداری بیشتر بود. بعد از قطع نزاع ملاحظه می‌شود که از هر محله چقدر کشته شده است، خون‌ها را با هم مقابله می‌کنند، اگر از یک محله زیادت‌تر کشته شده باشند دینه عدد زیاد را بر محله دیگر حمل و مبلغ را جمع و میان زن و بچه‌های مقتولان تقسیم می‌کنند.^۳

این دشمنی‌ها علاوه بر آنکه موجب ویرانی تکیه‌ها و کانون‌های مذهبی می‌شد مانع از آن

۱ غلامحسین فراگوزلو (۱۳۷۲)، *هگمتانه تا همدان*، همدان: اقبال، صص ۴۲۴-۴۲۵.

۲ محمد امین بهرامی (بی‌تا)، *همدان در گذشته نزدیک*، بی‌جا: بی‌نا، صص ۷۵-۷۶.

۳ سرجان ملکم (۱۳۶۲)، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا حیرت، تهران: چاپخانه دوهزاره، ص ۳۰۰.

بود که هر گروه بتواند آزادانه به تبلیغ و دعوت مردم بپردازد و همین عامل در اواخر دوره قاجاریه از عوامل مهم ضعف و نابودی صوفیان بود. نزاع حیدری و نعمتی همدان برای سالیان دراز ادامه یافت تا اینکه ظهیرالدوله حکمران همدان شد و با هشجاری این رسم را برچید و در نتیجه برای همیشه به فراموشی سپرده شد.

نتیجه گیری

در جمع بندی کلی می توان گفت موقعیت طبیعی و استعداد های جمعیتی همدان در دوره قاجاریه از یکسو به رشد فرق صوفیانه یاری رساند، اما از سوی دیگر سنت های بی پایه و اساس گذشته و سیاست های حکام قاجاری و حاکمان محلی و قدرت یابی دوره ای هر یک از گروه های مذهبی موجب تضعیف آنان گردید. بررسی عامل نخست نشان داد که قرار گرفتن همدان در مسیر های ارتباطی غرب ایران و سابقه تاریخی این شهر در تمرکز صوفیان در دوره قاجاریه مؤثر واقع گشت و همچنین سیاست های دو گانه پادشاهان قاجاری در برخورد با صوفیان و دیگر اقوام دینی، تشدید نزاع ها و اختلافات را در پی داشت. بنابراین در دوره قاجاریه اهل تصوف با برخی حمایت ها که از سوی حاکمان صورت می گرفت رشد کرد و با افزایش جمعیت آنان بر نقش اجتماعی و فرهنگی ایشان افزوده شد و در نهایت نیز ادامه برخی سنت های گذشته، موجب ضعف و زوال آنان گردید.

منابع و مأخذ

- آقابزرگ طهرانی، محمد محسن (۱۳۵۵)، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، به اهتمام علی نقی منزوی، تهران: اسلامیه.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن (۱۳۷۴)، *چهل سال تاریخ ایران*، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- الهی، نور علی (۱۳۴۲)، *برهان الحق*، به کوشش تقی تفضلی، تهران: امیر کبیر.
- امین، سید محسن (۱۴۰۳ق)، *اعیان الشیعه*، تحقیق و تخریج حسن امین، بیروت دارالتعارف للمطبوعات.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۲)، *شرح حال رجال ایران*، تهران: زوار.
- بحر العلوم، محمد مهدی بن مرتضی (۱۳۷۵)، *رساله سیروسلوک*، در هفده رساله فارسی، به کوشش رضا استادی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- بهرامی، محمد امین (بی تا)، *همدان در گذشته نزدیک*، بی جا: بی نا.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۷۲)، *تاریخ عرفان و عارفان ایرانی*، تهران: کومش.

- درخشان، مهدی (۱۳۴۲)، بزرگان و سخنسرایان همدان، تهران: چاپ نیکو.
- دو گوینو، کنت (۱۳۸۴)، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران: نگارستان کتاب.
- دیوان بیگی، احمدعلی (۱۳۶۴-۱۳۶۶)، حقیقة الشعراء: ادب و فرهنگ در عصر قاجار، تصحیح و تکمیل و تحشیه: عبدالحسین نوائی، تهران: زرین.
- خواجه دین، محمد (بی تا)، سرسپردگان، تهران: کتابخانه منوچهری.
- رائین، اسماعیل (۱۳۵۷)، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران: امیرکبیر.
- زارعی، محمد ابراهیم (۱۳۷۵)، «امامزاده یحیی»، فصلنامه فرهنگ همدان، س ۲، ش ۶.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۷)، جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.
- سلطانه‌لی گنابادی، محمد باقر (۱۳۷۹)، رهبران طریقت و عرفان، تهران: حقیقت.
- شاه‌آبادی، حمیدرضا (۱۳۷۸)، تاریخ آغازین فراماسونری در ایران، تهران: حوزه هنری.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۷)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: انتشارات بهزاد.
- شیرازی، محمد معصوم (۱۳۸۲)، طرائق الحقایق، تهران: سنایی.
- شیروانی، زین‌العابدین (۱۳۱۵)، بستان السیاحه، به اهتمام آقا میرزا محمود تاجر کتابفروش خوانساری، تهران.
- ---- (۱۳۸۹)، بستان السیاحه یا سیاحت نامه، مقدمه و تصحیح منیره محمودی، تهران: حقیقت.
- ---- (۱۳۳۹)، ریاض السیاحه، تهران: اصغر حامد ربانی.
- صدوقی، منوچهر (۱۳۷۰)، تاریخ انشعابات متأخره سلسله نعمت‌اللهیه، تهران: پازنگ.
- ظهیرالدوله، علی‌بن محمدناصر (۱۳۶۷)، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران: زوار.
- عالمی، محمود (۱۳۸۴)، واقعه، همدان: سپهر دانش.
- عروج‌نیا، پروانه و دیگران (۱۳۸۸)، تاریخ و جغرافیای تصوف، تهران: نشر کتاب مرجع.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۴)، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، تهران: اساطیر.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده، تهران: رسا.
- قائم مقامی، سهیلا و فضایی، یوسف (۱۳۸۱)، تحولات تصوف از تیموریان تا قاجار، کرج: دانشگاه آزاد اسلامی کرج و نشر آرین.
- قراگوزلو، غلامحسین (۱۳۷۲)، هگمتانه تا همدان، همدان: اقبال.
- قزوینی، کیوان (بی تا)، کتاب استوار، بی جا: بی نا.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰)، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: شرکت سهامی خوارزمی.
- لسان‌الملک سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷)، ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.

- لویزان، لئونارد (۱۳۸۴)، میراث تصوف، ترجمه مجالدین کرمانی، تهران: نشر مرکز.
- محمود، محمود (۱۳۵۴)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران: اقبال.
- مجذوبعلی شاه، محمدجعفر بن صفر (۱۳۶۲)، رسالة العقاید المجدوبیه، بصیر الله نعمت‌اللهی نوش‌آبادی، بی‌جا: بی‌نا.
- مدرسی چهاردهی، نورالدین (۱۳۸۲)، سلسله‌های صوفیه در ایران، تهران: علمی و فرهنگی.
- ملک، سرجان (۱۳۶۲)، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، تهران: چاپخانه دوهزاره.
- مومن، ابوالفتح (۱۳۸۸)، «جایگاه اندیشمندان، روحانیون و آزادیخواهان در تحولات همدان در آستانه انقلاب مشروطیت». مجله آموزه، ش ۵.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۱)، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: بنیاد.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۴۴)، تذکره ریاض العارفین، تهران: چاپ مهر علی گرکانی.
- هدایت، مهدی‌قلی (۱۳۸۵)، خاطرات و خطرات، تهران: زوار.
- هزاوه‌ای، مرتضی (۱۳۷۶)، «ویژه نامه ارتحال آیت الله معصومی»، فصلنامه فرهنگ مردم، س ۳، ش ۱۰.
- همایونی، مسعود (۱۳۵۵)، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهی در ایران، بی‌جا: مکتب عرفان ایران.